

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

«...؛ مساوی نیستند از شما کسانی که قبل از فتح انفاق کردند و جنگیدند،

«...؛ اینها از کسانی که بعد از فتح انفاق کردند و جنگیدند، درجه

برتری دارند، «...»؛ و البته خدا به هر دو گروه وعده نیک داده است. یک قاعده کلی از این آیه فهمیده

می‌شود و آن اینکه هر چه بینات و حقایق پس پرده آشکارتر شود، اجر عمل صالح کمتر است. در این آیه می‌فرماید: آنهایی که قبل از فتح مکه، قبل از پیروزی اسلام در زمان مغلوبیت مسلمین برای خدا مالشان را هزینه کردند و انفاق کردند، زمانی که امیدها ناامید بود، دل‌ها مرعوب بود، کسی باورش نمی‌شد که دم و دستگاه کفر و شرک به هم بریزد، در آن زمان اموالشان را دادند و جهاد کردند، اجرشان بالاتر از کسانی است که بعد از این که پیروزی را دیدند و فتح اسلام را دیدند، حاضر شدند از مالشان بگذرند. از این مطلب یک قاعده کلی بیرون می‌آوریم و آن این است که هر چه عمل صالح، ایمان به خدا، لبیک به ندای حق قبل از آشکار شدن خبرهای غیبی و مسائل پشت پرده باشد، ارزش عمل بیشتر است. البته این که از کجا ما این مطلب را می‌فهمیم، نکته‌ای عرض کنم و آن این است که وقتی قرآن یک مصادیقی را بیان می‌کند همیشه باید ما از آن مصداق یک مفهوم کلی انتزاع کنیم؛ چون قرآن کریم کتاب پرداختن به جزئیات نیست، کتاب قوانین عام زندگی است، کتاب بیان‌کننده حقایق کلی عالم است. مثلاً وقتی که قرآن می‌فرماید: «

می‌کنند آن را جاری ساختنی، از قرائن و شواهد و دلائل داخل آیه و شواهد بیرونی فهمیدیم که به اراده بهشتیان جاری می‌شود، هیچ رنجی هم ندارد و بهشتیان هرگاه اراده کنند چشمه جاری خواهد شد. بعد گفتیم که این اختصاص به چشمه ندارد، نه اینکه اهل بهشت فقط اراده‌شان به چشمه جاری کردن تعلق می‌گیرد، اما به چیزهای دیگر و به امور دیگر تعلق نمی‌گیرد، از همین طریق ثابت کردیم که هر کاری که اهل بهشت بخواهند انجام دهند به محض اینکه اراده تعلق گرفت انجام می‌شود؛ حالا می‌خواهد چشمه باشد، تناول از میوه‌ها باشد، نقل مکان باشد، می‌خواهد دخل و تصرف در قصور و انهار و... باشد؛ همه اینها را شامل خواهد شد. این باید یک روشی باشد برای ما در تفسیر که هر وقت به یک مصداقی برخورد کردیم فکر نکنیم که حکم محصور و مقصور در همان مصداق است، این باعث می‌شود که نتوانیم از قرآن کریم آن طوری که باید و شاید بهره ببریم. مثلاً وقتی که خداوند می‌فرماید: حضرت یونس در شکم ماهی گفت: «...»؛^۱ این اختصاص به یونس

ندارد، هر کس این ذکر را بگوید همین اثر را دارد. در این آیه هم اینطوری است، اینکه قرآن می‌فرماید: آنهایی که قبل از فتح انفاق و مبارزه کردند ارزششان بیشتر از آنهایی است که بعد از فتح انفاق و مبارزه کردند، یک معنا و مفهوم کلی استخراج می‌کنیم و آن این است که هر چه وعده‌های الهی آشکارتر شود و مسائل غیبی بارزتر شوند، ارزش عمل کمتر است. انفاق هم از آن نمونه است؛ موارد دیگری وجود دارد که من اشاره گذرا می‌کنم، چون قبلاً بحث شده.

خداوند می‌فرماید:^۲ «...»؛ روزی که بعضی از آیات خدا روشن شوند، «...»

«...؛ ایمان آوردن افرادی که قبلاً ایمان نیاورده‌اند، یا در ایمانشان عمل نیکی انجام

نداده‌اند، سودی به حالشان نخواهد داشت. این هم باز همان معنا را می‌رساند با بیان دیگری.

۱- حدید آیه ۱۰

۲- دهر آیه ۶

۳- انبیاء آیه ۸۷

۴- انعام آیه ۱۵۸

آیه عدم قبول توبه در لحظه معاینه که در سوره نساء است: «

...»؛^۱ برای کسانی که کارهای بد را انجام می‌دهند، و هنگامی که مرگ یکی از آنها فرا می‌رسد می‌گوید: «الان

توبه کردم!» توبه نیست، (قرآن می‌فرماید این توبه قبول نیست). آنجا دیگر هنری نیست؛ چون با چشم عالم غیب را می‌بیند. آیات ابتدای سوره انبیاء که می‌فرماید: وقتی عذاب می‌آید، ستمگران خودشان اقرار می‌کردند که ما ستمگریم، ما گناهکار بودیم بد کردیم به خدا ایمان نیاوردیم؛ ولی قرآن می‌فرماید هیچ فایده‌ای نداشت: «

...»^۲؛ و همچنان این سخن را تکرار می‌کردند، تا آنها را درو کرده و خاموش ساختیم (همه آنها را از بین می‌بریم). آیات و

روایات در این زمینه فراوانند که دلالت دارند بر اینکه هر چه انسان کمتر از عالم غیب و از چیزهایی که نباید دیده شود اطلاع پیدا کند و عمل کند، ارزش عمل او بیشتر است.

از جمله آن روایاتی که عرض کردیم پیامبر^(ص) سؤال فرمودند: ایمان چه کسی شگفت‌تر است و پس از درماندن اصحاب از جواب، فرمودند: آنهايي که بعد از من می‌آیند، من را ندیدند و به ما ایمان می‌آورند. روایاتی که دلالت دارد کسانی که در عصر غیبت امام زندگی می‌کنند ارزش عباداتشان بیشتر است. آن آیاتی که در سوره مائده است که حواریون از عیسی^(ع) درخواست مائده می‌کنند و حضرت عیسی دعا می‌کند و خدا می‌فرماید: اگر این مائده فرود آمد و بعد از دیدن این آیه کافر شوند، خدا چنان عذابی به آنها خواهد کرد که احدی را آنگونه عذاب نکرده است؛ یعنی اگر بعد از دیدن پرده‌ای از عالم غیب، باز هم کافر شوید مجازاتتان سخت‌تر و سنگین‌تر از کسانی است که ندیده‌اند و اتفاقاً بعد از نزول مائده عده‌ای کافر شدند و تعداد زیادی مسخ شدند و به شکل خوک درآمدند. پس این آیه نشانگر یک مفهوم کلی است. من باز هم تأکید می‌کنم که در تفسیر سعی و دقت کنید که همیشه از مصادیق، مفاهیم را استخراج کنید؛ در مصداق گیر نیفتید اگر می‌خواهید از قرآن بهره ببرید حتماً ببینید این مصداق نشان چه مفهومی است. هر مصداق در واقع بیان یک نمونه از یک قانون عام و کلی است. همه قرآن همین طور است، بگردید آن قانون عام و کلی را پیدا کنید آن وقت می‌توانید در موارد دیگر هم تطبیق کنید.

اما اینکه در آیه فرمود: «...» «...» «قبل از فتح»، مراد از فتح چیست؟ بعضی

گفته‌اند: مراد فتح حدیبیه است؛ چون حدیبیه برای مسلمین یک پیروزی بود. بعضی هم گفته‌اند مراد فتح مکه است؛ که بیشتر به فتح مکه می‌آید. آخر آیه می‌فرماید: «...»؛ و خداوند به هر دو گروه وعده نیکو داده است، «...»

«؛ و خدا به آنچه می‌کنید آگاه است. اولاً اینکه خدا فرمود: به هر دو گروه وعده نیک داده این است که گروه دوم هم

نامید نشوند، بگویند: پس کار ما دیگر هیچ فایده‌ای ندارد، ایمان ما ارزشی و انفاق ما خاصیتی ندارد؛ نه اتفاقاً بعد از این هم که وعده‌های الهی محقق شد انفاق ثواب دارد، منتها قرآن در صدد بیان این است که ثواب قبل از فتح بیشتر است. افراد مرجوح (آنهايي که پائین‌ترند)، معمولاً در تشویق افراد راجح و برتر فراموش می‌شوند؛ وقتی فراموش شدند از آن کمال و پیشرفتی که دارند باز می‌ایستند. شما وقتی سر کلاس (مثلاً) دارید دانش‌آموز ممتاز را تشویق می‌کنید، آنهايي که بعد از او قرار دارند ممکن است سرخورده شوند، برای اینکه مشکل سرخوردگی آنها هم حل شود، شما می‌آیید آنها را هم تشویق می‌کنید، جایزه‌ای درجه دومی هم به آنها می‌دهید. برای اینکه چنین اتفاقی نیفتد قرآن می‌فرماید: خدا به هر دو گروه وعده نیکو داده است. برای اینکه شخص مرجوح و درجه پائین‌تر شکسته نشود.

در آیات دیگری هم خدا همین سبک را دارد؛ می‌فرماید: «...»

...»^۳؛ (خدا مجاهدانی را که با مال و جان خود جهاد نمودند، بر قاعدان [= ترک‌کنندگان جهاد] برتری مهمی

۱- نساء آیه ۱۸

۲- انبیاء آیه ۱۵

۳- نساء آیه ۹۵

بخشیده؛ و به هر یک از این دو گروه (به نسبت اعمال نیکشان)، وعده پاداش نیک داده). آنهايي که مالشان و جانشان را برای خدا می گذارند در راه او با مال و جان جهاد می کنند، خدا اینها را بر کسانی که می نشینند و جهاد نمی کنند برتری داده است، سپس برای اینکه آنهايي هم که ایمان آوردند و جهاد نرفتند یا از مال و جانشان مایه نگذاشتند ولی واقعاً مؤمنند ناامید نشوند، خدا می فرماید: «این هم یک روشی است که ما باید در زندگیمان در تشویق هایمان متوجه باشیم. یک وقت

آنقدر حواسمان متوجه آدم های برتر نشود که آن بعدی ها را فراموش کنیم و باعث شکستشان شویم.

اینکه در آخر آیه فرمود: «...»؛ «و خدا به آنچه می کنید آگاه است. ارتباط آن با متن آیه چیست؟ با توجه به

مطلبی که بارها عرض کردیم، صفات آخر آیه در مورد ذات اقدس الهی ارتباط به متن آیه دارد؛ شاید ارتباطش این باشد که اگر کسی عمل شما را ندید و پاداشتان را نداد خدا خبر دارد. همین که خدا خبر دارد کافی است؛ پاداش انفاق های مخفی و اعمال شایسته شما را خواهد داد.

آیه بعدی می فرماید: «...»؛ چه کسی است که به خدا قرض نیکو دهد؟ «...»

«؛ تا خداوند آن را برای او چندین برابر کند و برای او پاداش کریمانه ای است. اولاً «قرض» در لغت یعنی بریدن تکه ای

از یک چیزی، یک خورده ای را از آن جدا کردن. «مقراض» یعنی قیچی، یعنی آن ابزاری که پارچه را می برد یا مثلاً ورق آهن را می برد. «قراضه» یعنی خورده طلا، خورده آهن یا اینکه دیدید به این وسایل نقلیه درب و داغون هم می گویند قراضه، چون این تعبیر در ایران مشهور شده که می گویند: این ماشین قراضه است؛ یعنی یک مشت آهن پاره، یک خورده آهن به هم بند کردند، منظورشان این است؛ و الا قراضه یعنی ریزه های طلا و گاهی به براده های آهن هم اطلاق می شود؛ چون از ورق آهن چیده شده. اینکه دین را قرض گفتند، به خاطر اینکه شخص پردازنده، پاره ای از مال خودش را می برد برای اینکه به قرض خواه بدهد، گو اینکه جزء مال خودش را می چیند.

قرض حسن، قرض الحسنه چند ویژگی دارد: ۱- بی منت است. منتی بر سر قرض خواه ندارد. چون آیات دیگر گواهی می دهد که با منت و اذیت صدقات باطل می شود، همین طور کار نیک هم باطل می شود؛ اختصاص به صدقات ندارد: «

...»؛^۲ ای مؤمنان صدقات خود را با منت و اذیت باطل نکنید. ۲- آبروی قرض خواه حفظ شود،

حرمتش به خاطر قرض گرفتن ضایع نگردد. ۳- فوری باشد؛ یعنی به موقعی به او برسد که بتواند حاجتش را رفع کند. ۴- به حدی باشد که مشکل او را رفع کند. ۵- طلب بهره و سود در این قرض نباشد که ربا خواهد شد و دیگر قرض الحسنه نیست. معمولاً ما این قسمت را ملاک قرض حسم می دانیم. وقتی می گویند قرض الحسنه، یعنی قرضی که ربا نباشد، این یکی از ارکان قرض حسن است و موقع پس گرفتن هم اذیت و آزارش نکند. شخصی آمد خدمت امام صادق (ع) همراه یکی از شیعیان، هر دو شیعه بودند. گفت: آقا این برادر ما، پولی به من قرض داده، هر روز می آید در خانه اذیت می کند، شما یک نصیحتی کنید، ضمانتی کنید تا دست از سرم بردارد؛ من اگر داشته باشم به او می دهم، ولی الان ندارم. امام فرمودند: چرا به او مهلت نمی دهی؟ گفت: به خاطر اینکه از او طلب دارم. امام فرمودند: این آیه قرآن را شنیدی که می فرماید: «...»^۳ گفت: بله! فرمودند: مگر

حسابرسی خدا کار بدی است؟ خدا روز قیامت حساب می کند همه باید حساب پس بدهند، بسیار کار خوبی است، اصلاً عدالت یعنی همین. چرا فرمود: «...»؛ «از حساب بد می ترسند؟ این شخص حیران شد گفت: نمی دانم. امام

فرمودند: «سوء الحساب» یعنی استقصاء در حساب یعنی دقت در حساب (خدا اگر بیاید در حساب کسی دقیق شود هلاک

۱- حدید آیه ۱۱

۲- بقره آه ۲۶۴

۳- رعد آیه ۲۱

می‌شود). تو که امروز برادرت را اینطوری در فشار قرار دادی مصداق این آیه هستی. روز قیامت با «سوء الحساب» با تو رفتار می‌کنند. پس اگر این شرایط در قرض موجود باشد، قرض الحسنه نام دارد.

اینکه خدا فرمود: «...؛ چه کسی به خدا قرض نیکو می‌دهد؟ چرا خودش را گیرنده معرفی

کرد و نفرمود: چه کسی به بندگان خدا قرض نیکو می‌دهد؟ چند نکته مهم وجود دارد از جمله: ۱- این روش خوبی برای تحریض و تحریک مؤمنان است. یک شخصیتی می‌خواهد مثلاً برای مریضی در یک بیمارستانی سفارش کند، برود به رئیس بیمارستان یا پرستاران بگوید: شما هر کاری برای این آقا کردید، برای من کردید؛ مریضی ایشان مریضی من است، انگار من آمدم در اینجا بستری شدم. این روش جالبی است برای اینکه توجه دیگران را به این شخص برانگیزد. نشان این است که این کار خیلی کار بزرگی است که خدای بی‌نیاز غنی بالذات که همه عالم محتاج او هستند به بندگان بگوید که شما به خدا قرض بدهید. ۲- قرض گیرنده که خداست توانمند است، همه ثروتهای دنیا مال اوست؛ پس دلیلی ندارد که قرض ما را پس ندهد این ضمانتی است برای پس دادن. شخصی که صادق‌ترین و غنی‌ترین است، همه ثروتهای عالم مال اوست، وقتی از ما قرض بخواهد معلوم است که پس خواهد داد؛ بنابراین تضمین پس دادن قرض الحسنه هم هست. ۳- اینکه بخواهد بیان کند عظمت کار چقدر است؛ کار چه کار عظیمی است. آنهایی که به بندگان مؤمن خدا قرض می‌دهند، به محتاجان قرض می‌دهند، دارند به خدا قرض می‌دهند. اینکه در ادامه فرمود: «...؛ مضاعف کردن، اضعاف حداقلش دو برابر است و منافاتی هم با چند برابری ندارد؛ پس «...» معنای

دو برابر نیست. چون در بعضی از جاها دارد «...» حدافل اضعاف دو برابر است و روایت می‌گوید: هجده برابر استحقاق پاداش الهی. این چند برابر شدن در دنیا یا در آخرت؟ یعنی وعده نسیه است یا وعده نقد؟ اگر ما قرض الحسنه دادیم خدا مضاعف می‌کند و به ما برمی‌گرداند در همین دنیا یا در آخرت؟ بعضی از مفسرین گفته‌اند: مراد در آخرت است. اکثریت هم چیزی نگفتند. در آیه هم چیزی نیامده، علی‌الظاهر اشاره‌ای به دنیا و آخرت هم نشده است. اما در آیه بعد قرینه‌ای داریم که می‌شود گفت: با توجه به این قرینه در آخرت است. می‌فرماید: «...»؛ «یوم» به

عنوان ظرف باید متعلق به یک چیزی باشد، باید تعلق به فعل یا شبه فعل داشته باشد. «...» می‌تواند صلاحیت داشته باشد برای اینکه متعلق این ظرف باشد؛ به این معنا که «فِيضَاعِفَهُ لَهُ يَوْمَ تَرَى الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ»؛ یعنی خدا برای او مضاعف کند، این اضعاف در روزی است که مؤمنین و مؤمنات نورشان پیشاپیش آنها شعاع می‌کشد. پس معلوم می‌شود مضاعف کردن در آن روز است. این یک قرینه بر اینکه این اضعاف در آخرت است. اما هیچ بعدی هم ندارد که بگوییم: در دنیا است، در آخرت هم هست؛ یک قرینه دیگر هم داریم که اضعاف در دنیا است و آن عبارت «...» است. «...» دقت کنید، آیه می‌فرماید: «...»

«...» به این صورت معنا می‌کنیم که چه کسی به خدا قرض نیکو می‌دهد تا خدا برای او چند برابر کند و اجر کریم هم برایش وجود دارد، این «...» غیر از اضعاف است، چیز دیگری است، پاداش دیگری است، اضعاف یک پاداش است، «...» هم یک پاداش است. «...» معلوم است، اجر اخروی است؛ پس اضعاف مال دنیا است. چون اگر اضعاف هم مال آخرت بود فصیح نبود که بفرماید: ما در آخرت اجر او را مضاعف ساخته و به او اجر کریمی هم عطا می‌کنیم. معلوم می‌شود که این اضعاف مال دنیا است و اجر کریم در آخرت است بنابراین می‌توانیم اینطور معنا کنیم بگوییم: این «...» متعلق «فیضاعفه» نیست، متعلق «اجر کریم»

است؛ ترجمه به این شکل می‌شود: «...؛ چه کسی است که به خدا قرض نیکو دهد؟

«...» و خدا در دنیا برای او چند برابر کند «...» و همچنین اجر

کریمی به او بدهد در روزی که نور مؤمنان پیشاپیش آنها شعاع می‌کشد؛ یعنی اضعاف در دنیا و اجر کریم در آخرت. به هر حال

ظاهر آیه اطلاق دارد، ما نمی‌توانیم آن را به آخرت محدود کنیم. حداقلش این است که در دنیا و آخرت است. البته می‌شود از این آیات نتیجه‌ای گرفت که شما اگر پولتان را در راه خدا به قرض حسن قرض دهید حتی اگر آن قرض‌گیرنده عاجز شود از پس دادن خدا چند برابرش را از راه دیگر به شما خواهد رساند.

می‌فرماید: «...؛ روزی که می‌نگری مردان و زنان مؤمن که

نورشان پیشاپیش روی آنها و از چپ و راست آنها می‌شتابد، (یعنی نورشان شعاع می‌کشد). چند نکته از این آیه فهمیده می‌شود:
۱- همه مؤمنان نور دارند؛ هیچ مؤمنی در آخرت بی‌نور نیست. چون در اینجا نگفته بعضی از مؤمنین و کل مؤمنین را فرموده، اطلاق آیه شامل همه مؤمنین می‌شود.

۲- نورها مراتب متفاوت شدت و ضعف دارند؛ به دلیل اینکه ایمان مؤمنان در یک رتبه نیست. اگر علت نور داشتن ایمان باشد چون ایمانها در یک رتبه نیست، نورها هم در یک رتبه نیست. همین طور که در این دنیا نورهای شدید و نورهای ضعیف داریم در آخرت هم همین طور است.

۳- این نکته که مهم هم هست این است که در آن دنیا خورشید و ماه و... نیست؛ «...»

«! نه آفتاب

را در آنجا می‌بینند و نه سرما را. نور هر کس همراه خودش است؛ خودش با خودش نور می‌برد؛ نور مؤمن است که آسمانها را روشن می‌کند. در روایات نورهایی ذکر شده که برای ما باورکردنی نیست؛ مثلاً اگر نور جمال حوران بهشتی در این دنیا آشکار شود خورشید در مقابل آنها مثل چراغکی که در روز افروخته باشند خواهد شد. اینها به این حقیقت اشاره دارد که مؤمن در عالم آخرت نور دارد، بهشتیان خودشان نور دارند و همه عالم را، همه دنیایی که در آن زندگی می‌کنند را با نور خودشان روشن کردند و این نور، نور ولایتشان و نور عمل صالحشان زیر سایه ولایت است. پس هر کس باید نور همراه خودش ببرد. پس نور عمومی مثل خورشید در کار نیست زیرا اگر نور عمومی هم در کار بود دو مطلب نبایست باشد: مطلب اول این است که این توصیف مؤمن به داشتن نور به عنوان یک سعادت بی‌مورد می‌شد، من برای چه نور با خودم داشته باشم؟ نداشته باشم چه فرقی دارد؟ موقعی این یک سعادت تلقی می‌شود که انسان محتاجش باشد، نور دیگری در کار نباشد. مثل اینکه بگویند: عده‌ای در یک اردویی خودشان غذای خودشان را آورده باشند حالا هر کس غذا ندارد دیگر نه اینجا مغازه‌ای است که برود بخرد و نه انبار عمومی است که برود بگیرد، اگر انبار عمومی در کار باشد، آن کسی که غذا با خودش آورده وبال گردنش است. معلوم می‌شود در آخرت این که می‌گویند: نور مؤمن باید همراهش باشد، خود انسان باید نور ببرد. در قیامت مواضع وضو نورانی می‌شود، تسبیح که می‌گویید و بندهای انگشتان را می‌شمیرید اینها فردا نور می‌دهد؛ اعمال صالح انسان نوری است برای انسان، پس دلیل اول (اینکه نور عمومی در آخرت نیست) اینکه اگر نوری غیر از این نور وجود داشت معنا نداشت که خداوند این را به عنوان یک سعادت توصیف کند نور عمومی دیگر مثل خورشید هم بود. دومین دلیل بر اینکه هر کسی باید نورش را همراه خودش ببرد این است که منافقین التماس نور می‌کنند، در آیه بعدی می‌گوید: یک کمی مهلت بدهید ما از نور شما استفاده کنیم، «...». ۲. در این

مسیری که دارند می‌روند اگر مثال ساده‌ای بخواهیم بزنیم اگر در شب تاریک و ظلمانی مثلاً در جاده برفی ماشین شما چراغش سوخته باشد جاده هم پر از ماشین و شلوغ و خطرناک باشد، مثلاً مه هم گرفته باشد، شما به راننده جلوتری می‌گویید: یک کم آهسته‌تر برو تو که تجهیزاتت کامل است چراغ هم داری من هم در سایه چراغ تو رانندگی کنم، بگویند: من فرصت ندارم پای تو بایستم. «...»

می‌کنند می‌گویند: یک کم صبر کنید معلوم است در آخرت نور، نور خود انسان است. خودش می‌تواند از نورش استفاده کند. این نور در دنیا هم همراه مؤمنین است منتها دیده نمی‌شود، اهل بیت پیامبرگرمی و جانشینان پاکیزه آن حضرت نگاه به چهره مؤمنان که می‌کنند آن نور را می‌بینند. اینکه امام می‌فرمایند: ما شیعیانمان را با چهره آنها می‌شناسیم، یکی از راههایش همین است که امام آن نور ایمان را همراه مؤمن می‌بیند. بگویند: این از کجای آیه فهمیده می‌شود؟ آیه نفرمود: «يَسْعَى نُورُ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ»؛ یک

نوری جلوی آنهاست. فرمود: « نورشان، این نور مال خودشان است. مثل اینکه بگویند: «ابدیهم»؛ دست‌هایشان، «ارجلهم»؛ پاهایشان، نورشان این نور همراهشان بوده، در دنیا هم بوده، منتها پیدا نبوده. چشمان ظاهربین دنیایی قادر به دیدن آنها نبود. و در آخر همین سوره نیز آیه ای دیگر صریح‌تر به این حقیقت مهر تأیید می‌زند، آنجا که می‌فرماید: »

«...! ای مؤمنان! تقوای الهی پیشه کنید و به

رسولش ایمان بیاورید تا دو نصیب از رحمت خود به شما عطا کند و نوری برای شما قرار می‌دهد که با آن را (سعادت جاوید) را طی می‌کنید. با دقت معلوم می‌شود این نور در همین دنیاست؛ زیرا قرینه «تمشون به» مانع می‌شود که بگوییم این نور را در آخرت می‌دهند؛ زیرا مشی صراط و پیمودن راه برای وصول به سعادت در دنیاست نه در آخرت.

۴- نکته دیگر که از آیه استفاده می‌شود در قیامت منافق به راحتی شناخته می‌شود. هر کس چراغ ندارد منافق است. هر کس چراغش خاموش است و نور ندارد معلوم می‌شود که مشکل دارد.

در ادامه آیه می‌فرماید: «...»

امروز به باغهایی از بهشت که نهرها زیر (درختان) آن جاری است؛ جاودانه در آن خواهید ماند! و این همان رستگاری بزرگ است. قرآن می‌فرماید: بهشت هزینه دارد، اگر کسی بهشت می‌خواهد باید هزینه بهشت را هم بپردازد. بدون پرداخت هزینه کسی نمی‌تواند طلب یک رستگاری به این بزرگی کند. باید در راه خدا از مال و جان گذشت. که دیدید این آیات کراراً به همین مطلب اشاره می‌کردند. اینکه فرمود: « این جمله، جمله محکمه است (محکمه اسم مفعول است یعنی حکایت شده)؛ جمله

محکمه جمله‌ای است که از کسی نقل شده. کسی گفته مثلاً شما می‌فرمایید: »

«^۳؛ چرا که وقتی به آنها گفته می‌شد: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، تَكْبَرُ و سرکشی می‌کردند. این «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» در اینجا جمله

محکمه است؛ چون حکایت است. جمله‌ای که از زبان صادر می‌شود، جمله محکمه می‌گویند. حال چه کسانی می‌گویند »

«؟ یا خدا بشارت می‌دهد یا فرشتگان، به هر حال هر کس گوینده این جمله است این جمله، جمله محکمه است. «قِيلَ

بُشْرَاكُمْ أَلَيْسَ لَكُمْ الْيَوْمَ»؛ گفته می‌شود یا «قَالَ اللَّهُ» یا «قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ بُشْرَاكُمْ الْيَوْمَ»؛ بشارت باد شما را در این روز.

اینکه می‌فرماید: «...»

«؛ این رستگاری بزرگ است. اولاً «فوز» یعنی عبور از هر چه رنج و غم و ناراحتی است و رسیدن به سعادت و کمالی که هیچ رنج و هیچ پایانی در آن نیست. اینکه به عظمت وصف کرد و توصیف از سوی خداست، نشان می‌دهد که این فوز و رستگاری خیلی مهم است. قبلاً خدمتتان عرض کردیم که گوینده وصف عظمت مهم است که چه کسی باشد اگر یک بچه ابتدایی از یک نقاشی تعریف کند و بگوید: این نقاشی خیلی نقاشی خوبی است؛ شما روی این خیلی حساب باز نمی‌کنید. اگر یک نقاش جوان بگوید یک مقدار روی آن حساب باز می‌کنید، اما اگر یک نقاش زبردست جهانی تعریف از یک نقاشی کند، شما مشتاق می‌شوید که آن را ببینید. وقتی انسانها اشیاء را به بزرگی و کوچکی توصیف می‌کنند شخصیت خودشان هم دخیل است. اگر یک انسان بزرگی از یک انسانی به بزرگی یاد کرد به نظر شما این با آن وقتی که یک بقال، یک آدم عادی از یک انسانی به بزرگی یاد کند مساوی است؟ مساوی نیست، اگر خدای جهان آفرین از یک امری، از یک چیزی به عظمت یاد کند معلوم است آن خیلی بزرگ است.

نکته‌ای که می‌خواهم عرض کنم این است که اگر یک بزرگی بخواهد به شما پاداش بدهد و قصدش این باشد که حق پاداش را ادا کند، چه حکمی دارد؟ آیا ما می‌توانیم نسبت به آن بی‌رغبتی نشان دهیم، بگوییم: برای ما مهم نیست؟ دیدید بعضی از آدم‌ها اخلاقشان این طوری است شما بالاترین هدیه هم که به او بدهید، به رو نمی‌آورد؛ یک طوری وانمود می‌کند که اینها برای ما

۱- حدید آیه ۲۸

۲- حدید آیه ۱۲

۳- صافات آیه ۳۵

چیزی نیست؛ به نظر شما این ناسپاسی به ولی نعمت نیست؟! یکی بیاید به یکی بگوید: آقا ما یک دستگاه خودرو هدیه کردیم این هم ماشین نوی گران قیمت، بگوید: بگذار کنار خانه و برو حالا من کار دارم، من خیلی به اینها توجهی ندارم! بعضی هستند که برعکس، برای اینکه هدیه شخص را تکریم کنند می‌گویند: آقا اتفاقاً ما خیلی به این محتاج بودیم. آقا عارف شده، می‌گوید: بهشت برای ما مهم نیست! چه چیز برایت مهم نیست؟ این جلوه جمال الهی است؛ هزار بیت شعر گفته ما کار به قصور و حور و بهشت و حوض و... نداریم، اصلاً کاری به اینها نداریم!! این اهانت است، پس برای چه خدا اینقدر تعریف و تجلیل کرده؟ برای چه گفته: «؟ معنای این حرف این است که خدایا هر چه هنرت را به کار بگیری که ما را جذب خودت کنی

نمی‌توانی! بنا نیست بتوانی یک طوری نظر ما را جذب کنی، ما از این جاها بالاتر رفتیم!! البته ما عرفانمان این طوری نیست عرفان ما همین قرآن است!! همین کسانی که اینقدر ادعا می‌کنند که ما به جایی رسیدیم که دیگر کار به بهشت نداریم خدا گواه است که اگر یک صد هزارم جلوه‌های بهشتی اینجا باشد، حریصانه آن را می‌گیرند. چه طور شما به بهشت خدا و این هدیه الهی رغبت نداری؟!...»^۱؛ بگو: به فضل و رحمت خدا باید خوشحال شونید، باید شاد باشید! تو

می‌گویی: بهشت برای من مهم نیست، این توهین است! اگر به کسی هدیه دادید بعد آثار شادی در چهره‌اش ندیدید ناراحت نمی‌شوید؟ قطعاً ناراحت می‌شوید. یکی از ارکان شکر که مرحوم نراقی در معراج السعاده می‌شمرند، شادی به نعمت است. باید به نعمت خدا شاد باشی؛ بله اینکه ما رضای الهی و رضای خدا و انگیزه خدایی عمل را حفظ کنیم آن یک بحث دیگری است، اما عباراتی که به اسم ادبیات و به اسم عرفان بهشت را تحقیر می‌کند، نعمت‌های خدا را تحقیر می‌کند ادبیات نیست ضد ادبیات است. این کار درستی نیست. خدا در قرآن می‌فرماید: «...»^۲، بنده می‌گوید: نه چیز عظیمی نیست، انحراف دیگر چگونه است؟ این انحراف است.

بعد می‌فرماید: «...»^۳، کلمه «...» اگر بدون حرف جر

بیاید، مستقیماً مفعول به با این فعل درگیر شود، معنای مهلت دارد. «...» یعنی به ما مهلت دهید. «و قولو انظرننا» به مسلمانان گفته می‌شود که شما به پیغمبر نگویند: «رانا» که در زبان عبری معنای توهین دارد و یهود از آن سوءاستفاده می‌کنند. بگویند: «انظرننا» چون «راعنا» در زبان عرب یعنی مهلت بده، ما را مراعات کن تا حرف شما را بفهمیم؛ «انظرننا» هم همین معنا را دارد، مصدرش هم می‌شود «نَظَرَهُ» یا «نَظَرَهُ» یعنی مهلت. اگر با الی بیاید «نظر الیه» به معنای نگاه کردن می‌آید؛ مصدرش هم می‌شود «نَظَرَ». اگر با «فی» بیاید «نظره فیه» معنای دقت می‌دهد؛ «نَظَرْتُ فیه» یعنی در چیزی دقت کردم و مصدرش هم می‌شود نظارت؛ نظارت یعنی روی چیزی دقیق شدن. پس مصدر اول «نظره»، مصدر دوم «نَظَرَ» و مصدر سومی «نظارت» است. «قبس» یعنی پاره آتش. حافظ می‌گوید: «موسی اینجا به امید قبسی می‌آید». «...»^۳. اقتباس یعنی گرفتن

قبسی یعنی گرفتن قسمتی از آتش. در قدیم که وسائل آتش افروختن کم بوده، روشن کردن آتش دشوار بوده است. همسایه‌ها از یکدیگر قبس آتش می‌گرفتند. گاهی هم وسط راه خاموش می‌شده دوباره باید برمی‌گشتند. بعد این اصطلاحی شده و برای گرفتن هر چیزی غیر از آتش هم کلمه اقتباس به کار رفته است. مثلاً شما از شعر یا از نثر یکی می‌گیرید، می‌شود اقتباس از شعر، اقتباس از نثر، اقتباس از کتاب. در اینجا منافقین به مؤمنین می‌گویند: «...»؛ به ما مهلت دهید، «...»؛ از نور شما قبسی بگیریم.

در ادامه می‌فرماید: «...»؛ به آنها گفته می‌شود که برگردید به پشت سرتان. (گوینده را اسم نبرده یا

فرشتگان می‌گویند یا شخص خاصی می‌گوید یا خدا می‌گوید). «...»

۱- یونس آیه ۵۸

۲- حدید آیه ۱۳

۳- نمل آیه ۷

باید برگردند، این برگشتن کجاست؟ پشت سر کجاست؟ به دو شکل می‌شود معنا کنیم، چون بعد از آن می‌فرماید: «...»

«...» «سور» به معنای دیوار است (دیوار کاملاً احاطه کننده). به دیوار معمولی سور نمی‌گویند، می‌گویند حائط یا جدار، به دیواری که وسط بیابانی یا جایی باشد که دو طرفش باز است می‌گویند جدار. اما سور به دیوارهای بلندی می‌گویند که دور تا دور یک چیزی را مثل قلعه گرفته است. سوره هم که گفته می‌شود چون اول و آخرش کاملاً بسته است؛ ابتدا و انتهایش مشخص است، آیاتش هم معلوم است، گو اینکه این مجموعه آیات در یک چهار دیواری حصار شده. معمولاً به دیوارهای بلند غیرقابل نفوذ «سور» می‌گویند. می‌فرماید: «...»

گفته می‌شود: به پشت سر خود بازگردید و کسب نور کنید! در این هنگام دیواری میان آنها زده می‌شود که دری دارد، درونش رحمت است و برونش عذاب. مؤمنان در باطن این دیوار که رحمت و سرور است قرار می‌گیرند و منافقین بیرون این دیوار که تاریکی و عذاب است و از همدیگر جدا می‌شوند. اینکه گفته می‌شود «...»

سرتان از پشت سر از ورای خودتان نور بگیرید. یک ترجمه ساده‌اش این است که گفته می‌شود: برگردید و چون متوجه عقب می‌شوید دیوار بین آنها زده می‌شود. بعضی گفته‌اند که مراد از وراء دنیا است، به آنها گفته می‌شود اگر نور می‌خواهید جای آن دنیاست شما باید در دنیا نور می‌گرفتید، ایمان می‌آوردید که نیاوردید، عمل صالحی انجام می‌دادید که برای فردای قیامتتان نور باشد که نکردید، حالا اگر می‌توانید برگردید بروید در دنیا نور جمع کنید و بیاورید، « به این معناست.

چند نکته:

۱- هر کسی در آنجا نورش را خودش باید داشته باشد و زندگی بدون نور ممکن نیست، و آلا منافق التماس نمی‌کرد.

۲- اقتباس از نور دیگران هم امکان دارد؛ اگر بگویید از کجا فهمیدید؟ می‌گوییم: اگر محال بود نمی‌گفتند: «

«، پس گرفتن از نور دیگران اگر صاحب نور بخواهد ممکن است. آنجا می‌شود نور هم قرض داد اگر کسی بخواهد نور به

دیگری ببخشد می‌تواند ببخشد، و آلا منافقین التماس و درخواست نمی‌کردند.

۳- هر کس با خودش نوری به قیامت بیاورد، خدا یک نور دوم هم به او جایزه می‌دهد و نورش را کامل می‌کند. معلم می‌گوید: هر کس نمره ۱۸ آورد من به او ۲۰ می‌دهم. آنجا هر کس با خودش نور برد و ایمانش قبول شد خدا یک حدی خودش ارفاق می‌کند و یک نوری اضافه به او می‌دهد. این را از کجا فهمیدیم؟ سندش این آیه سوره تحریم است که می‌فرماید: «...»

«...»؛ «روزی که نور پیغمبر و مؤمنان

اطراف آنها شعاع می‌کشد پرتو می‌افکند و آنها در آنجا دعا می‌کنند و می‌گویند که خدا یا نور ما را کامل کن ما را بیامر، «

« یعنی چه؟ یعنی آن قسمتی که تو باید به عنوان پاداش بدهی به ما عنایت بفرما. اینها را در بحث هدایت قبلاً عرض

کردیم که هر پذیرش هدایتی، پاداشی هم از سوی خدا دارد، «...»؛ «هر کس که هدایت را بپذیرد خدا

یک هدایت افزون‌تر به او می‌دهد. «...» «یک بهره‌ای از تقوی را هم خدا می‌دهد. خدا می‌گوید: شما ده نمره بیاور،

ده نمره هم من می‌دهم؛ شما اینقدر راه را بیا، اینقدر هم من عطا می‌کنم. پس دو بهره نور به مؤمنان می‌دهند: ۱- نوری که حاصل زحمت و تلاش خودشان است که البته آن هم به توفیق الهی بوده. ۲- نوری که خدا به عنوان پاداش به آن نور می‌افزاید. این باز

دلیل دیگری است که نور مراتب دارد، اگر مراتب نداشت و یکسان بود نمی‌فرمود: «

«...» گفتیم: یا پشت سر مراد است یا اینکه به دنیا برگردید.

یعنی بیشترش کن. «...»

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سؤالات:

* آیا عدالت افراط و تفریط می‌پذیرد؟

بینید خود افراط و تفریط، یعنی خروج از حد عدالت. عدالت یعنی عدم افراط و عدم تفریط. پس درست نقطه مقابل هم هستند. بنابراین عدالت نه افراط می‌پذیرد و نه تفریط. هر افراطی و هر تفریطی خروج از عدالت است.

* اینکه گفته‌اید: فضل زیر لوای عدل است، پس چرا دعا می‌کنیم: «الْهَنَّا عَامِلِنَا بِفَضْلِكَ وَ لَأَ تَعَامِلَنَا بِعَدْلِكَ»؟

منظور سؤال کننده این بوده که شما دارید می‌گویید فضل هم خودش عدل است. پس بنابراین دعای فوق دیگر دلیل ندارد. در جواب می‌گوییم: یک عدل به معنای عام داریم و یک عدل به معنای خاص. عدل به معنای خاص این است که خداوند به اندازه استحقاقی که داریم به ما چیزی بدهد؛ می‌شود قصه آن عابدی که می‌گفت: «الْهَنَّا عَامِلِنَا بِعَدْلِكَ»؛ همه عبادت‌مان را جمع کنند به اندازه یک وعده غذایی که خدا به ما داده نمی‌شود. اگر بخواهد واقعاً حساب عادلانه کند. ما به این معنا می‌گوییم خدایا با عدلت با ما رفتار نکن؛ یعنی حق واقعی را محاسبه نکن، اگر بخواهی حق واقعی‌مان را به ما بدهی و مجازات واقعی کنی هلاک می‌شویم. چون خیلی کم می‌آوریم. اما بحث دیگر، فضل خدا چیست؟ فضل خدا آن زیاده از این عدل است یا زیاده از حق واقعی است، اما با حساب و کتاب عادلانه توزیع می‌شود. مثلاً یک بزرگی می‌گوید ما می‌خواهیم به همه هدیه بدهیم، یا دولت می‌گوید می‌خواهیم به همه پاداش بدهیم طلب هم ندارید، هر کس به اندازه سوابقش، مدرکش، به اندازه کارهای خوبی که کرده محاسبه می‌کنیم، برای هر شاخصی یک درصدی در نظر می‌گیریم. این فضل است، این زیادی از عدل است، اما همین فضل یا عدالت تعلق می‌گیرد. اگر ما خواسته باشیم از عدالت به معنای خاص نگاه کنیم هیچ کسی طلب‌کار نیست و به هیچ کسی هم نباید چیزی بدهند؛ مثلاً اربابی امسال به کارگانش حقوق داده، می‌گوید: می‌خواهم اضافه‌تر از حقوق‌تان به شما بدهم، سابقه‌کارتان را بیاورید محسنات و نقاط قوتی که دارید را یادداشت و به آقای عامل بدهید، بررسی می‌کنیم به هر کسی یک پاداشی می‌دهیم؛ این فضل است یا نیست؟ آیا این فضل به معنای عام تحت نظارت عدالت است یا نیست؟ اگر مثلاً آن دولت، بیاید در پاداش دادن‌ها کسی که مدرکش پایین‌تر است پاداش بالا دهد ولی به آن که سابقه کمتری دارد بیشتر دهد، می‌گوییم ظلم شده است. فی‌الواقع ظلم نشده است چون کسی طلب ندارد ولی با توجه به معیارهایی که برای این فضل گذاشته شده عدالت معنا می‌دهد. منظور من این بود یعنی خداوند وقتی هم به بندگان فضل می‌کند طبق حساب و کتاب است؛ یعنی می‌گوید تو درجه ایمانت اینقدر بوده عمل صالحت هم اینقدر بوده، ویژگی اخلاقی‌ات اینقدر بوده، بیا اینقدر فضل را بگیر، با حساب می‌دهد. پس به این معنا فضل تحت رعایت عدالت است.

آیا فضل و بخشش ما باید عادلانه باشد؟ بله بر اساس عدالت بدون عدالت خوب نیست، به یکی که زیاد ببخشی که نباید ببخشی به یکی که باید ببخشی، نبخشی، این فضل خوبی نیست.

* آیا خلقت آسمان‌ها و زمین در ۶ روز همراه با خلق موجودات آن بوده یا میلیاردها موجودی که ما روی زمین می‌بینیم هر کدام جداگانه آفریده شده‌اند؟

این‌ها بحث علمی است و ما نمی‌توانیم در بحث تفسیر متعرض آن شویم باید بروید تحقیق کنید یک مقدار آن در علم آمده، البته این مباحث چیزی نیست که دانشمندان هم با زبان محکم و قوی بیان کنند، بلکه بر اساس احتمالات گفته شد. اگر منظور شما روایات است، ظاهر قضیه این است که اول خدا زمین را آفرید بعد به تدریج حیوانات و موجودات و حیات این‌ها بر روی زمین پدید آمده‌اند.

فصاحت و بلاغت:

گفتیم یکی از شیوه‌های بلاغت قصر است. قصر یعنی مقصور کردن یک چیز در چیز دیگر. یا محصور کردن یک ویژگی در یک شیء دیگر. مثال‌هایی هم زدیم وقتی می‌گوییم: «! یعنی بر پیغمبر چیزی جز تبلیغ نیست. رسالت را مقصور

و محصور در تبلیغ می‌کنیم، گویی که تبلیغ را یک حصار قرار می‌دهیم و رسالات را در آن حصرش می‌کنیم. در علم اصول فقه حصر می‌گویند در علوم بلاغی قصر می‌گویند هر دو هم معنایش یکی است.

شیوه‌های قصر

۱- با نفی و استثناء؛ مثل «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ»؛ «لا» حرف نفی نفی جنس است، «إلا الله» هم استثناء است.

۲- قصر با اینما: مثل «...»؛ «...»؛ و امثال ذلک که در قرآن فراوان آمده.

۳- تقدیم آنچه رتبه‌اش مؤخر است: این باعث ایجاد قصر می‌شود مثل «...»؛ «...» که در اصل «نَعْبُدُكَ» است، یعنی «نعبد» فعل اول می‌آید و کاف متصل ضمیر منصوب بعد از آن، ولی اگر این ضمیر متصل که جایش در آخر عبارت است را اول عبارت آوردیم معنای قصری خواهد داد.

۴- لکن و بل: سابقاً بیان شد.

اقسام قصر:

۱- قصر حقیقی: قصر حقیقی مطلق است نسبی نیست.

۲- قصر اضافی: در مقابل قصر حقیقی قرار دارد که همان نسبی باشد.

قصر اضافی نسبت به وضعیت خاص، مکان خاص و زمان خاص هست؛ مثلاً کسی می‌گوید خالد مسافرت است یا حسن؟ می‌گوییم: «ما مسافرٌ الا خالدٌ»؛ کسی جز خالد مسافر نیست. در اینجا قصر، نسبی و بین دو نفر است. دانستن این مطلب خیلی مهم است. گاهی عده‌ای که این مسئله را نمی‌دانند در بعضی از آیات گیر می‌افتند. چون نگاه می‌کنند می‌بینند در این جا قصری صورت گرفته است ولی به دیده مطلق و حقیقی که نگاه می‌کنند می‌بینند مقصور نیست متوجه نیستند که این قصر، قصر اضافی است؛ در قرآن هم زیاد داریم. مثلاً در یک کلاسی می‌گویند دانش‌آموز درس خوان فقط فلان؛ یعنی چه؟ یعنی نسبت به این کلاس نه نسبت به کل دانش‌آموزان مدرسه‌ای‌ها یا شهر یا استان، این قصر اضافی است. قصر حقیقی مثل «...»؛ «...»

فقط خداست. قصر حقیقی نسبت به وضعیت خاص نسبت به زمان خاص و مکان خاص نیست، نسبی نیست یعنی این نیست که یک چیزی مقصور شده باشد بین افراد مشخصی، بلکه مقصور شده بین افراد نامحدودی، اما در قصر اضافی قصر نسبت به افراد خاص و وضعیت خاص است.

آن چیزی که قصر می‌شود به آن مقصور می‌گوییم یعنی قصر شده؛ آن چیزی که مقصور در دایره آن قرار می‌گیرد مقصور علیه نام دارد. مثلاً «لا فتی الا علی»؛ مقصور فتوت است. مقصور علیه علی است به خاطر این که این فتوت در دایره وجود علی محصور شده گویی این که این فتوت محصور به علی است به دیگری. پس می‌گوییم: «فتی» مقصور، «علی» مقصور علیه. اگر بخواهیم به ظرفی و آبی تشبیه کنیم مقصور آب و مقصور علیه ظرف است که آب را احاطه کرده است و آب در آن ظرف قرار گرفته است. «لا سیف الا ذوالفقار»؛ شمشیری جزء ذوالفقار نیست. شما شمشیر را در ذوالفقار محصور کرده‌اید. پس «سیف» مقصور و «ذوالفقار» مقصور علیه می‌شود. «...»؛ «...» پیامبر اسلام نیست مگر رسول. مقصور «محمد (ص)» و مقصور علیه «رسول»

است. یعنی آن قصر شده است در رسالت. معمولاً مقصور همیشه با هر اداتی از ادوات قصر که بیاید مقصور اول است و مقصور علیه آخر؛ یعنی اول مقصور می‌آید بعد مقصور علیه مگر با «لا». جایی که حرف «لا» برای قصر به کار رود، آنجا برعکس می‌شود. مثلاً می‌گوییم: «الارض متحرکه لا ثابتة»؛ اینجا مقصور علیه «متحرکه» است، «ثابتة» مقصور است.

نکته‌ای که این جا باید دقت کنید که از استفاده‌های تفسیری از صنعت قصر است، این است که اگر ما کلامی را قصر کردیم (یا به اصطلاح اصولی‌ها حصر کردیم) در اینجا دیگر نمی‌توانیم استثناء کنیم. مثلاً بگوییم: «علی کاری جز درس خواندن ندارد»، دیگری

بیاید بگوید: «الا آهنگری». وقتی می‌گویند کاری جز درس خواندن ندارد، دیگر «الا آهنگری» معنا ندارد. شما وقتی علی را در درس خواندن مقصود کردید، دیگر «الا» و استثنا بر نمی‌دارد. اگر ما آن را از آن محدوده در بیاوریم، دیگر قصری در کار نیست. اگر یک کلامی به لفظ قصر آمد ما دیگر نمی‌توانیم استثنا به آن بزنیم. مشرکین می‌گفتند: «لبیک اللهم لبیک لا شریک لک لبیک، (نَعُوذُ بِاللَّهِ) الی شریکاً هُوَ لک»؛ به بت‌هایشان می‌گفتند این‌ها شریک خدا هستند. حالا دقت کنید من یک روایت را می‌آورم (قبلاً این روایت را بحث کردیم). این روایت می‌فرماید: «أَمَّا أَنَّهُ مَا مِنْ عَرَقٍ يُضْرَبُ وَلَا نِكَبَةٌ وَلَا صُدَاعٍ إِلَّا بِذَنْبٍ» عبارت قصری است. امام اول «ما نفی» آوردند، بعد «الا» استثنا. گفتیم یکی از روش‌های قصر، نفی به اضافه استثناء است. می‌گوییم «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» و «...»؛ هر دو قصر هستند. هیچ شفیعی نیست الا بعد از اذن خدا. این جا هم همین طور است. «ما

من عَرَقٍ يُضْرَبُ وَلَا نِكَبَةٌ وَلَا صُدَاعٍ إِلَّا بِذَنْبٍ» عبارت قصری است. حالا استفاده‌ای که از این شیوه می‌کنیم را ببینید. عبارت امام صادق (ع) می‌فرماید: هیچ رگی زده نمی‌شود، هیچ پای به سنگ نمی‌خورد هیچ سری به درد نمی‌آید مگر به خاطر گناهی. حال آیا می‌توانیم بعد از این عبارت قصری بگوییم تخصیص می‌خورد؟ استثنا بردار است؟ به عبارت دیگر این روایت با بیان قصری می‌فرماید: هیچ مصیبتی نیست مگر به خاطر گناه و ما بیاییم بعضی از مصائب را استثنا کنیم. امام می‌فرماید هر چه گناه، هر چه مصیبت در زندگی است، از زده شدن رگ است تا پا به سنگ خوردن، تا به درد آمدن سر، همه‌اش به خاطر گناهی است. یعنی مقصود کردن مصائب را محصور نمودن در گناه. شما دیگر نمی‌توانید از این محدوده بیرون ببرید و بگویید پاره‌ای از آن هم به خاطر امتحان است، پاره‌ای هم به خاطر شانس است، پاره‌ای هم به خاطر... نه اصلاً این طوری نیست. چون این حالت، حالت قصری است امکانی که شما از این حالت در ببرید ندارد. اشکالی هم که ما آن جا در بحث می‌گرفتیم همین بود، می‌گفتیم آن‌هایی که می‌گفتند یکسری از مصائب به خاطر گناه است، یکسری به خاطر اکرام است، یکسری به خاطر شانس است، این عبارت قصری را چه کنیم؟ یکی دو حدیث هم نیست. اصطلاحاً به این نوع، سیاق آبی از تخصیص می‌گویند. تخصیص همان استثناء است (در زبان اصول تخصیص می‌گویند در ادبیات و علوم بلاغی هم استثناء می‌گویند). یعنی یک حکم عامی صادر کنید بعد می‌گویید: «الا فلان». وقتی می‌گویند یک عامی استثناء نمی‌پذیرد، یعنی آن عام به صورت قصری آمده است. اگر عامی به صورت قصری نفی شد دیگر نمی‌شود بعد از آن استثناء کنید. گاهی مفسر متوجه نیست که حکم به صورت قصر صادر شده و قابل تخصیص و استثناء نیست و همین باعث انحراف از واقع و حقیقت در تفسیرش می‌گردد. پس این عبارت که می‌شنوید می‌گوید این عبارت آبی از تخصیص است آبی یعنی ابا کننده، خودداری کننده؛ یعنی عبارت دیگر قابل تخصیص نیست. این نکته مهمی در دانش تفسیر و در فقه حدیث خیلی به درد می‌خورد.

بحث ایجاز و اطناب:

ایجاز یعنی کوتاه گفتن؛ اطناب یعنی طولانی گفتن. ما کلماتی که به کار می‌بریم، نسبت الفاظ به معانی آن به سه صورت است: ۱- الفاظ و معانی متفاوت هستند. ۲- الفاظ با معانی مساوی هستند، مثلاً می‌گویید: «من آب می‌خواهم». در این جمله الفاظ و معنای عبارت مساوی است و به آن مساوات می‌گویند. زمانی است که الفاظ کوتاه‌تر از معانی است؛ مثلاً فردی شأن فرماندهی دارد، دیگر نمی‌گوید: «من آب می‌خواهم»، می‌گوید: آب. همان جمله را ادا کرده. یا خیاط دستش را دراز می‌کند می‌گوید: قیچی؛ یعنی قیچی را به من بده. این روش ایجاز است. زمانی است کلمات بیشتر از معناست، به این روش، اطناب می‌گویند. زمانی کلمات کمتر معناست به این ایجاز می‌گویند. مثل «...».

نمونه مساوات مثل: «...»؛ بگو ای مردم من رسول خدا به سوی همگی شما هستم.

این مساوات است. یا «...»^۳. پس هرگاه مقدار الفاظ بیشتر از حد نیاز معنا باشد با الفاظ کمتر هم می‌شود

۱- یونس آیه ۳

۲- اعراف آیه ۱۵۸

۳- هود آیه ۸۸

معنا را رساند. اگر الفاظ از معنا بیشتر باشد ما از صنعت اطناب استفاده کرده‌ایم. هر گاه الفاظ کمتر از معنا باشد از صنعت ایجاز استفاده کرده‌ایم. هر گاه مساوی باشند، مساوات است.

حال اطناب بهتر است یا ایجاز؟ جایش فرق می‌کند. یک‌جا یک فردی از نظر فهم مشکل دارد باید بیشتر تأکید کنیم. یک‌جا هوشمند است و به سرعت مطلب را می‌گیرد، شما از ایجاز استفاده می‌کنید. یک‌جا متوسط است شما از مساوات استفاده می‌کنید. در بحث تأکید و عدم تأکید می‌گفتیم اگر مخاطب خالی‌الذهن است بدون تأکید و اگر منکر است تأکید شدید باشد. این‌جا هم همینطور است. دلایل دیگری هم دارد به آن می‌رسیم.

اقسام ایجاز:

ایجاز دو نوع است:

۱- ایجاز حذف: یعنی ما از جمله یک کلمه یا حروفی را انداخته‌ایم که لفظ کوچک‌تر از معنا شده؛ در قرآن زیاد است؛ می‌گویید: «...»؛ «لَمْ أَكُنْ»، «لَمْ أَكُنْ» بوده، نونش افتاده؛ از این جمله یک نون کم شده، یعنی یک نون دیگر را که داشت

مساوات بود، یک نون کم شده، شده ایجاز. «...»؛ یعنی «جَاهِدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ». شما که ترجمه

کنید، می‌گویید در راه خدا، یعنی «فِي سَبِيلِ اللَّهِ»؛ پس به این ایجاز حذف می‌گویند. ایجاز حذف هم در قرآن زیاد است. «

...»؛ «بِئْسَ أَهْلُ الْقَرْيَةِ»؛ یعنی «وَأَسْأَلُ أَهْلَ الْقَرْيَةِ»؛ از خود قریه که نمی‌شود پرسید از اهل قریه باید پرسید؛ به

این سبک ایجاز حذف می‌گویند.

۲- ایجاز قصر: ایجاز قصر باز از ایجاز حصر بلیغ‌تر است. یعنی بدون اینکه کلمه‌ای را حذف کنید طوری کلمات را ادا کنید که در عین این که حجم کلمات از معنا کمتر است هیچ چیز از کلمات حذف نشده باشد، جمله شما کامل باشد، کلمه‌ای از آن افتاده نباشد اما معنایی که می‌رسانند بیشتر از الفاظ باشد. مثل: «...»؛ دقت کنید در این آیه هیچ چیز نیافتاده؛

اما چقدر معنا در آن نهفته است گویی که می‌خواهد بگوید ای مؤمنان اگر قصاص کنید مجرمین و تبهکاران از ادامه تبهکاری می‌ترسند و در نتیجه دست از تبهکاری برمی‌دارند و این دست کشیدن از تبهکاری باعث تضمین حیات جامعه بشری خواهد شد.

شما این قدر معنا را در سه کلمه می‌بینید، گفته‌اند ۲۵ حسن بلاغی در این عبارت کوتاه قرآنی است، «

...». پس ایجاز دو قسم است: ایجاز حذف و ایجاز قصر.

اغراض اطناب:

اطناب برای غرض‌هایی مورد استفاده قرار می‌گیرد، در قرآن هم وجود دارد؛ تصور نکنید که اطناب خلاف بلاغت است. اتفاقاً اطناب در جای خودش بلاغت است، لازم هم هست در قرآن هم آمده.

۱- ذکر خاص بعد از عام: یعنی اینکه یک حکم عام صادر و بعد یکی از موارد عام را که اهمیت بیشتری دارد دوباره به صورت خصوصی ذکر کنید. ما در تعبیر عرفی زیاد استفاده می‌کنیم؛ «همه را سلام برسانید خصوصاً فلانی را». یا می‌گوییم: «همه را سلام برسانید فلانی را هم سلام برسانید»؛ به این ذکر خاص بعد از عام می‌گویند. در قرآن مثل: «

...»؛ «بر نمازها محافظت کنید نماز میانها را هم محافظت کنید. وقتی که فرمود: «

...»؛ شامل نماز وسطی هم شد! یعنی نماز وسطی را هم در برگرفت. برای چه نماز وسطی را دوباره ذکر فرمود؟ می‌گویند این ذکر خاص بعد از

۱- مریم آیه ۲۰

۲- حج آیه ۷۸

۳- یوسف آیه ۸۲

۴- بقره آیه ۱۷۹

۵- بقره آیه ۲۳۸

عام است؛ معمولاً هم برای تأکید به کار می‌رود. قبلاً هم برایتان گفتیم در سوره حجرات می‌فرماید: «

...»؛ ای مؤمنان هیچ قومی قوم دیگری را مسخره نکنند. این حکم شامل زن و مرد

می‌شود. یعنی هیچ زنی و هیچ مردی قوم دیگری را مسخره نکنند. «...» و زنان هم همدیگر را مسخره

نکنند. آن حکم اول شامل زن‌ها هم می‌شود اما باز اسم زن‌ها را تکرار کرد، دلیل دارد. خواست به ما بفهماند که زن‌ها در این حکم مهم‌تر هستند. چرا؟ چون اولاً شخصیت‌شان شکننده‌تر است، اگر یک قومی را مسخره کردند و آن قوم آمدند و مقابله به مثل کردند، حرمت زنان می‌شکند ترمیم آن هم مشکل‌تراست. بنابراین به این ذکر خاص بعد از عام می‌گویند. از این روش در قرآن کریم فراوان استفاده شده است؛ این یک نمونه از اطناب بود. ولی این اطناب برای بیان اهمیت است.

۲- ذکر عام بعد از خاص: (بر عکس) آن هم برای نکاتی است، مثلاً این جمله را دقت کنید: «رَبِّ اغْفِرْ لِي وَ لِوَالِدِي وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ»؛ وقتی دعا برای مؤمنین باشد، خود و پدر مادرش جزء مؤمنین نیستند؟ ما وقتی می‌گوییم: «اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ»، پدر و مادر ما هم جزء مؤمنین هستند. ببینید این‌جا آمده اول والدین که خاص بوده را گفته بعد عبارت عام را آورده که شامل والدین هم می‌شود، به این ذکر عام بعد از خاص می‌گویند. این سبک معمولاً نشان می‌دهد خاص یک منزلت و ویژگی دیگری دارد. حتی به نظر می‌رسد که این سبک بیشتر اشاره دارد به اهمیت خاص تا آن سبک اول. که ما اول حکم عام را بدهیم بعد بیاییم خاص را بگوییم؛ به عبارت بهتر ذکر عام بعد از خاص، بیشتر اهمیت خاص را می‌رساند تا ذکر خاص بعد از عام. این سبک از آن سبک برای نشان دادن اهمیت خاص قوی‌تر است.

۳- ایضاح بعد از ابهام جهت وقوع در نفس: یعنی متکلم یک حکم می‌دهد بعد شروع می‌کند به توضیح دادن آن. قرآن می‌فرماید: «ای مؤمنان آیا شما را هدایت کنم، دلالت کنم بر تجارتی

که شما را از عذاب دردناک نجات می‌دهد.»

«، این اطناب است؛ ولی اول می‌گوید شما را به تجارتی که خیرتان در آن است هدایت کنم، سپس به باز کردن این تجارت می‌پردازد. البته یک کلام مبهمی بیان شد بعد آمده با کلام دیگری آن را توضیح داده است. پس سه غرض اصلی در قرآن کردیم و در زبان فصیح عرب برای اطناب داریم؛ غرض‌های دیگری هم وجود دارد. مثلاً طرف گفته مخاطب ذهنش زیاد قوی نیست حضور ذهن ندارد مجبور هستیم کلام را طولانی کنیم. گاهی علت اطناب تلذذ (لذت بردن) به ذکر محبوب است؛ مثل: «آ؛ موسی دوست داشت با خدا حرف بزند.»

و صَلَّى اللهُ عَلَى سَيِّدِنَا وَ نَبِيِّنَا مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ

خلاصه مطالب:

...» (حدید آیه ۱۰)

* ...»

- قاعده کلی: هر چه بینات آشکارتر و حق واضحتر شود اجر اعمال صالح کمتر می‌گردد.

- حکم اختصاص به انفاق ندارد و بعنوان بیان مصداق و نمونه است.

موارد دیگر: «...»

...» / آیه عدم قبول توبه با

معاینه عالم غیب / آیات عدم قبول توبه با مشاهده عذاب الهی.

گفته‌اند: مراد از فتح در آیه یا فتح حدیبیه است یا مکه.

- اما با تفسیر قبل: معنا عمومیت دارد.

۱- صف آیه ۱۰

۲- صف آیه ۱۱

۳- طه آیه ۱۸

* «...»

« (حدید آیه ۱۰) »

جهت جلوگیری از یاس طائفه دوم - فراموشی مرجوح در تشویق را حج : تنزل و شکسته شدن مرجوح - نمونه دیگر: «...»

وجه فراز آخر آیه شاید این باشد: اگر کسی عمل شما را ندید و پاداش نداد و تحسین نکرد از نظر خدا نمی‌افتد.

* «...»

« (حدید آیه ۱۱) »

قرض: بریدن پاره ای از چیزی. قراضه: خرده طلا یا براده

قرض (اصطلاحاً): بریدن بخشی از مال برای دادن به دیگری.

قرض حسن ← دارای ویژگیهای خاص: - بی‌منت، - با حفظ آبروی قرض‌خواه، - فوری، - رافع مشکل باشد، - طلب بهره و سود در آن نباشد، - موقع ... قرض خواه پس گرفته شود.

چرا خود را گیرنده معرفی کرد؟ ۱- تحریض مؤمنان. ۲- ضمانت پس دادن با حالت مضاعف. ۳- بیان عظمت کار ← فیضاعفه ← اضعاف در دنیا است. آخرت ← در آیه چیزی نیامده.

قرینه آیه بعد ← «يَوْمَ تَرَى الْمُؤْمِنِينَ...» ← در آخرت (در حد ظهور متوسط) لکن ... ندارد که بگوئیم هم در دنیا هم در آخرت قرینه دیگر ← وله اجر کریم ← اضعاف در دنیا و اجر کریم در آخرت.

می‌توان گفت: «يَوْمَ تَرَى الْمُؤْمِنِينَ» هم متعلق اجر کریم است، در این صورت اضعاف در دنیا، اجر کریم در آخرت مراد می‌شود.

* «...»

« (حدید آیه ۱۲) »

- همه مؤمنان نور دارند. - این نورها مراتب متفاوت (شدت و ضعف) دارند.

- هر کسی باید نور به همراه خود ببرد و اگر نور دیگری در کار بود:

اولاً: توصیف داشتن نور به عنوان سعادت برای مؤمن معنا نداشت.

ثانیاً: منافقین برای نور التماس نمی‌کردند. به دلالت عبارت (یسعی نورهم) ← اضافه به مؤمنان شده است - منافق در قیامت معلوم است.

* «...»

« (حدید آیه ۱۲) »

- بهشت جاودان هزینه دارد ← باید در راه خدا از مال گذشت.

- «بُشْرَاكُمْ الْيَوْمَ»، جمله محکیه (حکایت شده) است ← «قِيلَ بُشْرَاكُمْ الْيَوْمَ».

* «...»

« (حدید آیه ۱۳) »

اقتباس ← گرفتن قبس (پاره‌ای از آتش).

انظرونا ← بما مهلت دهید. نظره: مهلتش داده ← مصدر: نظره.

نظر الیه: نگاهش کرد ← مصدر: نظر. «نظر فیه»: در آن دقیق شد ← مصدر: نظارت.

نکته:

۱- آنجا هر کسی نور خودش را باید داشته باشد و زندگی بدون نور ممکن نیست ← والا التماس نمی‌کرد.

۲- اقتباس نور از مؤمن امکان دارد و الا درخواست نمی‌شد.

۳- هر کس با خود نوری آورد بخشی هم خدا به او جایزه می‌دهد.

سند: «...»

«...»

* «...»

«...»؛ «وراء»: یا پشت سر مراد است یا دنیا ← بدنی برگردید و نور بگیرید ← جای کسب این نور در دنیا

بود نه اینجا (البته نور دوم که پاداش است را خدا در آنجا با دعای پیامبر و مومنان میدهد ← اتمم لنا...).

جلسه دوم: علوم بلاغی

قصر: یعنی منحصر کردن صفت یا حالتی به چیزی. مثال: «و ما محمد الا رسول»؛ مقصور کردن محمد^(ص) به رسالت. «و ان علیک الا البلاغ»؛ مقصور کردن وظیفه به تبلیغ

اقسام قصر:

۱- حقیقی: قصر نسبت به وضعیت (مکان، زمان و افراد) خاص نیست؛ مثل: ان علیک الا البلاغ. ۲- اضافی: نسبت به وضعیت خاص است؛ مثل: «ما مسافر الا خالد».

از بین ۴ نفر مورد شک نه از بین همه مردم.

مقصور و مقصور علیه: مقصور (قصر شده): آنچه در محدوده قرار گرفته.

مقصور علیه: آنچه محدوده مقصور قرار داده شده.

مثال: «ما محمد الا رسول»؛ محمد: مقصور، رسالت: مقصور علیه

قاعد: همیشه و با هر اداتی مقصور اول و مقصور علیه آخر می‌آید مگر با (لا).

مثل: «الارض متحرکه لا ساکنه».

«لافتی الا علی» ؛ لاسیف الا ذوالفقار».

مقصور مقصور علیه مقصور مقصور علیه

قاعد مهم: مقصور بعد از قصر استثناپذیر نیست.

مثال: این جملات غلط است: - علی کاری جز درس خواندن ندارد ← بعد کسی بگوید الا در روزهای شنبه. - «فانه ما من عرق یضرب ... الا بذنب»: نمی‌توان با این عبارت الای دیگری هم آورد و گفت و الا امتحان و... زیرا عبارت مقصور و غیر قابل تخصیص است ← ابا از تخصیص.

ایجاز و اطناب و مساوات

قاعد کلام عادی: لفظ و معنا مساوی هستند ← مساوات. مثل: ان ارید الا الاصلاح

اطناب: هر گاه لفظ افزون تر از معانی باشد. ایجاز: هر گاه لفظ کلام کمتر از معانی باشد. مثل: و لکم فی القصاص حیوه (ایجاز قصر)؛ «و جاهدوا فی الله حق جهاده» (ایجاز حذف).

اغراض اطناب:

۱- ذکر خاص بعد از عام؛ مثل: «حافظوا علی الصلوات والصلوه الوسطی»

۲- ذکر عام بعد از خاص؛ مثل: «رب اغفر لی و لوالدی و للمومنین»

۳- ایضاح بعد از ابهام جهت وقوع در نفس: «هل ادلکم علی تجاره تنجیکم ... تومنون بالله...». علل دیگری نیز برای اطناب ذکر شده است.